

آدام میسکیه ویچ (۱۸۵۵ - ۱۷۹۸ م) شاعر و نمایشنامه نویس بلند آوازه لهستانی، در شب کریسمس ۱۷۹۸ م در دهکده زاتوسی (ZAOSIE) واقع در ناحیه لتونی (LITHUANIA) (در حال حاضر BYELORUSSIA در غرب کشور روسیه) به دنیا آمد. پدرش نیکلا میسکیه ویچ (NIKOLA MICKIEWICZ) وکیل دعاوی و از اعقاب نخبای لهستانی بود که مکتب خود را از دست داده و تنها القاب اشرافی برایش باقی مانده بود. آدام، دوران تحصیل ابتدایی را به راحتی سپری کرد و همواره در این راه از تشویق و حمایت پدرش برخوردار بود.

در سال ۱۸۱۵، موفق به ورود به مدرسه (VII) ورشو شد. همان جا بود که با فعالیتهای سیاسی دانشجویی آشنا شد و به زودی یکی از سازماندهندگان فعالیتهای دانشجویان گردید. در سال ۱۸۱۹ دانشگاه را با موفقیت به اتمام رسانید و به عرصه اجتماع قدم نهاد. این ایام مقارن با کشتن قیود و به وجود آمدن تحولات سیاسی در جامعه لهستان، در پی آشکار کشیهای ناپلئون و تجزیه لهستان میان روسیه، پروس و اتریش و همچنین شکوفا شدن نهضت رومانتیک به عنوان حرکتی مشرفی در زمینه های ادب و هنر و جایگزینی آن متعاقب قالب های کلاسیک بود.

میسکیه ویچ، اندیشه خلاق و رسالت هنرمندانه خود را در خدمت نهضت رمانتیک که در آن ایام نهضتی انقلابی محسوب می شد قرار داد و خود از پیشگامان این نهضت شد. او به خوبی در یافته بود که در کشوری تحت سلطه بیگانگان، ادبیات و هنر جز به عنوان روزن هایی برای امیدها و آرزوهای شیفتهگان آزادی و استقلال مام وطن مفهوم دیگری ندارد. در سال ۲۳ - ۱۸۲۲، در پی یک ماجرای نافرجام عشقی، دو مجموعه شعر تحت عنوان تصنیفها و افسانه ها و نیز قسمتهایی از - نمایشنامه چهار قسمتی و منظوم شامگاه پیشینیان (FORE FATHERS EVE) از وی انتشار یافت که سر آغاز هر رومانتیک در ادبیات لهستان محسوب می شود. در سال ۱۸۲۳، میسکیه ویچ همراه با عده ای دیگر از انقلابیون کشورش به دلیل فعالیت در مجامع مخفی انقلابی، توسط پلیس دستگیر و بعد از چندین ماه حبس به روسیه تبعید گردید. او مدت چهار سال در تبعید بسر برد و در آنجا با جریانهای ادبی روسیه در آمیخت و دوستان زیادی یافت که از آن میان الکساندر «پوشکین» را می توان نام برد. اگر چه در آثار و اشعار این دوران او چشم اندازهای زیبایی از طبیعت همواره الهام بخش اوست، لیکن احساسات میهنی او نسبت به کشورش لهستان، روز به روز شدت می یافت. در سال ۱۸۲۹، دوران تبعیدش به سر آمد و اجازه یافت روسیه را ترک کند. میسکیه ویچ، ضمن بازگشت سفرهایی به ناحیه بوهم، آلمان، سوئیس و ایتالیا کرد. اقامتش در ایتالیا مصادف گردید با قیام عمومی مردم لهستان بر علیه روسها، سعی فراوانی کرد تا قیام را محرز شود، اما نتوانست از لهستان پروس جلوتر رود. به هر

حال، قیام با شکست مواجه شد و به تعلیق قانون اساسی انجامید. و میسکیه ویچ، ناگزیر تبعید را بار دیگر انتخاب کرد. این بار بیشتر در پاریس سکنی گزید. او غم غربت میهن شکست خورده اش را در قالب شاهکاری منظوم به نام «آقای تادیوس ۱۸۳۴، (MRITHE DDEU) تدوین کرد. پس از انتشار این اثر بود که با سلینا اسی مانوسکا (CELINA EZYMANOWOSKA) پیوند زناشویی بست. اگر چه این زوج، صاحب چند فرزند شدند، اما این ازدواج برای میسکیه ویچ توأم با خوشبختی نبود. همسرش از بیماری روانی رنج می برد و زندگی آنها غالباً بر لبه های پرتگاه فقر و تهیدستی قرار داشت.

در این سالها میسکیه ویچ به عنوان استاد ادبیات و کتابدار در کالج فرانسه (COLLEYE DE FRANCE) مشغول کار بود. او توانسته بود با سخنرانیهای خود گروهی از هواداران مشتاق، اعم از تبعیدیان و روشنفکران را به سوی خود جذب کند. در همین سالها میسکیه ویچ، تحت تأثیر آندره ویچ تووانسکی (ANDREZEJ TOWIANSKI) روشنفکر صوفی مسلک قرار داشت و آثارش را هاله ای از نگرش صوفیانه در برگرفت که متعالی ترین شکل آن را می توان در قسمت سوم «شامگاه پیشینیان» اثر نمایشی ارزشمند او یافت. در سال ۱۸۴۴، بعد از قریب چهار سال حضور در کالج فرانسه، میسکیه ویچ، تحت فشار مشکلات خانوادگی و فقر، با ذهنی افسرده و تحت تأثیر افکار صوفیانه تووانسکی، به دلیل تلاش برای پیشبرد تئوریهای او شغلش را هم از دست داد. در سال ۱۸۴۸ میسکیه ویچ تلاش فراوانی کرد تا لژیونی از لهستانیها را در ایتالیا سازمان دهد تا در کنار گاریبالدی بجنگند. با شروع جنگ کریمه در قفقاز، بین روس و عثمانی، راهی استانبول گردید تا هنگی فراهم آورد و علیه روسها بجنگد. اما اجل مهلتش نداد و احتمالاً به دلیل ابتلا به بیماری وبا در بیست و ششم نوامبر ۱۸۵۵، در سن ۵۷ سالگی در استانبول درگذشت. جسدش را بر روی یک ناو جنگی به پاریس منتقل کردند و در آنجا به خاک سپردند. در سال ۱۸۹۰، هموطنانش بقایای جشمش را به لهستان منتقل کردند و در زیارتگاه ملی کراکو (CRACOW) به خاک سپردند. میسکیه ویچ را بزرگترین شاعر و نمایشنامه نویس لهستان می دانند. اثر نمایشی ارزشمند او «شامگاه پیشینیان» در چهار قسمت، ظرف ده سال (۱۸۳۲ - ۱۸۲۲ م) نگاشته شده است. عنوان اثر از جشنهای ملی باستانی بیلو روزا (BYELORUSSIA) الهام گرفته شده است. در این مراسم که معمولاً در گورستانها و یا دیرهای متروک برگزار می شد، مردم خاطره مردگان خود را گرمی می داشتند. آنها ضمن برانگیختن ارواح مردگان، به اجرای مراسم می پرداختند. در اینجا لازم به توضیح است که تمام لهستان، ریشه ای عمیق در نمایشهای عامیانه، تعزیه ای مسیحی و نمایشهای خیمه شب بازی دارد که از حدود قرن دوازدهم میلادی، در این سرزمین متداول بوده است. در قسمت دوم «شامگاه پیشینیان» ما شاهد حضور ارواح صاحب خانه ای سنگدل، دختر چوپانی مغرور در قبرستانی دور افتاده و کودکانی در عالمی برزخ گونه هستیم که همگی با رنجی زمینی دست به گریبان اند. نویسنده با استفاده از سمبولیسم وحشت زا کودکانی را نشان

بازگویی ذهنیات خویش می‌پردازد. این قسمت از «شامگاه پیشین» تماماً در ذهن قهرمان اثر اتفاق می‌افتد و تنها یک بازیگر در آن دیده می‌شود و تنها گاه به گاه، اظهاراتی توسط یک کشیش که روح گوستاو او را مخاطب قرار داده است بیان می‌شود. مسیحه ویج، در سال ۱۸۳۷، دو نمایشنامه هم به زبان فرانسه به رشته



تحریر درآورد. او همچنین نمایشنامهٔ دون کارلوس^۴ را به زبان لهستانی ترجمه کرد.

پانوشتها:

- ۱- الکساندر پوشکین (ALEXANDER PUSHKIN)، ۱۸۲۷-۱۷۹۹ م.
- ۲- بوهیم (BOHEM)، ناحیه‌ای در چکسلواکی امروز که در سال ۱۹۱۹ معاهدهٔ سن ژرمن، آن را بخشی از خاک این کشور قرار داد.
- ۳- پرومته (PROMETHEUS) شخصیت افسانه‌ای و نام نمایشنامه‌ای به قلم اشیل (AESCHYLUS) نمایشنامه نویس یونان باستان است.
- ۴- دون کارلوس (DON CARLOS)، اثر شیلر (SCHILLER)، نمایشنامه نویس آلمانی.

منبع:

WORLD DRAMA. ENCYCLOPEDIA

MC GRAW · HILL "DUMES"

می‌دهد که نمی‌توانند به بهشت راه یابند، چرا که آنان در زمین رنج نبرده‌اند. اشباح مستاجران عذاب کشیده‌ای را می‌بینم که فرصت یافته و صاحب خانه را شکنجه می‌دهند و نیز دختر چوپان باکره‌ای که عشق و رنج را تجربه نکرده و اکنون محکوم به اقامت در عالم برزخ است. در قسمت سوم که شامل نه صحنه است و در سال ۱۸۳۲ نگارش آن پایان یافت، با پیشگفتاری دلنشین، مظلومیت سرزمین لهستان بازگو می‌شود. از انقلابیون جوانی که به بند کشیده شده‌اند و نیز تمایل اشراف لهستانی، نسبت به سلطه روسیه بر این سرزمین، سخن به میان می‌آید. در صحنه‌ای همچون نمایشنامه پرومته، شاهد نزاع میان قهرمان نمایش با خداوند، بر سر شادی ملت هستیم. پرومته سعی دارد از خداوند که جهان انسانی را هدایت می‌کند، قلمرو ارواح را تصاحب کند. وقتی خداوند به خواست او توجه نمی‌کند، پرومته با غرور و گستاخی او را متهم می‌کند که او خدا نیست، بلکه تزار است. پرومته بیهوش می‌شود، آن گاه شیطان غرور از جشمش خارج می‌شود. خداوند تصویری از آینده لهستان را که همچون مسیح رنج کشیده است، نشان می‌دهد. این صحنه، اوج ایدهٔ مسیح وار لهستانی را با پیشگویی در بارهٔ منجی آیندهٔ این سرزمین، به پایان می‌رساند. در چهارمین قسمت این اثر که خیالپردازانه‌تر از سایر قسمت‌ها نگاشته شده است، شاهد روح جوانی هستیم به نام گوستاو (GUSTAV) که با اقدام به خودکشی، حیات خود را متوقف کرده است. اکنون روح او فرسوده از احساساتی تند و شدید، به